

تاریخ و تمدن اسلامی، سال ششم، شماره یازدهم، بهار و تابستان ۸۹، ص ۸۱-۱۰۸

## مجریطی و رساله کیمیایی او<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>

دکتر یونس فرمند

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

noorfarahmand@yahoo.com

امیر عبدلہی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ماکو

amirabdulahi@yahoo.com

### چکیده

مجریطی از دانشمندان مسلمان قرن چهارم هجری در اندلس است. او اگر چه در نجوم و ریاضی شهرت بسیار دارد، اما در دیگر علوم چون کیمیا آثاری درخور توجه نگاشته است. یکی از این آثار، رساله‌ای است به نام *الرسالۃ القفطیة* که ترجمه‌ای کهن از آن به فارسی نیز در دست است؛ این رساله، حاوی گفتگوهایی بین اخوان الصفا با مجریطی است که وی در پاسخ به سوالات کسانی که از بیماری خود سخن گفته اند، داروهای بی‌تجویز کرده است و سرانجام آنان گفته‌های وی را «عناصر حکمت عجیبه» نامیده‌اند. این پژوهش ضمن بررسی اجمالی زندگی مجریطی به چاپ انتقادی متن عربی و فارسی این رساله پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: مجریطی، کیمیا، *الرسالۃ القفطیة*، *رتبۃ الحکیم*، *غایۃ الحکیم*.

---

۱. تاریخ وصول: ۸۹/۳/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۸۹/۶/۱۲.

۲. این رساله با اسامی گوناگونی چون *الرسالۃ القفطیة* (ج، ۱۰۰)، رساله‌ی *للحکیم مجریطی* (ه، ۴۶)، *مقالۃ فی الکیمیاء* (سزگین، ۳۶۰/۴) شناخته شده است.

دو سده‌ی نخستین حضور مسلمانان در اندلس صرف تأسیس و تثبیت حکومت اسلامی و گسترش دامنه‌ی قدرت سیاسی و جنگ با مسیحیان شد. از نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری، اسپانیای مسلمان قدم در راه شکوفایی فرهنگی و تمدنی گذاشت. این روند از زمان امیر محمد (۲۳۸-۲۷۳ هـ) پنجمین حاکم اموی که قاضی صاعد (۴۲۰-۴۶۲ هـ) حکومت وی را دوره‌ی سرآغاز شکوفایی یک صد ساله‌ی علوم در آن سرزمین به شمار آورده، آغاز شد؛ در این دوره علوم حساب، نجوم، احکام نجوم، طب و منطق مورد توجه قرار گرفت و زمینه برای دوران شکوهمند بعدی فراهم گردید.<sup>۱</sup>

اوج این پیشرفت فکری و فرهنگی را می‌توان مربوط به دوران خلافت حکم المستنصر بالله (۳۵۰-۳۶۶ هـ) دانست که شوق به همانندی با پادشاهان حکیم او را واداشت تا مردم را به توجه در علوم فراخواند و علما را برای مصاحبت برگزیند؛ در نتیجه دانشمندانی نامبردار آثار ارزشمندی در زمینه‌های مختلف پدید آوردند.<sup>۲</sup> ابوالقاسم مسلمة بن احمد مجریطی، که در رشته‌های مختلفی چون ریاضی، نجوم، کیمیا، سحر و... تبحر داشت، از این جمله بود.

### حیات مجریطی

به رغم شهرت بسیار و شخصیت مبرز علمی وی از زندگی او اطلاعاتی بایسته در دست نیست.<sup>۳</sup> این حزم اندلسی (۳۸۳-۴۵۶ هـ)، نخستین کسی که از وی سخن گفته، تنها به ذکر نام وی و آن هم

۱. قاضی صاعد، ۲۶۰.

۲. همو، ۲۶۴.

۳. از مهمترین پژوهش‌های درخور توجه در باب مجریطی اثر هولمیارد است؛ او در سال ۱۹۲۴ در مجله *Isis* کتاب *رتبه‌الْحکیم* وی را مورد پژوهش عالمانه قرار داد. همچنین هلموت ریتز کتاب *غایة الْحکیم* وی را تحت عنوان پیکاتریکس "*picatrix*" در سال ۱۹۶۲ در لندن تصحیح و چاپ کرده که به دو زبان عبری و لاتینی ترجمه شده است (سزگین، ۲۵۹/۴). درخور ذکر است که برخی از کارهای مجریطی به زبان لاتینی ترجمه شده‌اند. تصحیح نقشه و رسم برج‌های بطلمیوس یکی از کارهای وی است که در سال ۱۱۴۳ م در تولوز با عنوان *Hermann Secundus* ترجمه شده و در سال ۱۵۳۶ همراه سایر مولفات فلکی در بازل به طبع رسیده است.

به صورت مسلمة بن احمد مرجیطی - نه مجریطی - اشاره کرده است.<sup>۱</sup> با این همه، به نظر می‌رسد مهم‌ترین گزارش زندگانی وی را بتوان در آثار قاضی صاعد که از لحاظ زمانی فاصله چندانی با مجریطی ندارد و منبع اصلی مولفان متأخرتر درباره زندگی مجریطی است، یافت: «ابوالقاسم مسلمة بن احمد معروف به مجریطی در عصر خویش پیشوای ریاضیدانان آندلس و داناترین کسان پیش از خود در علم فلک و حرکات کواکب بود»<sup>۲</sup> که در سال ۳۹۸ هـ درگذشته است.<sup>۳</sup> این گزارشها اگرچه تبحر و تسلط مجریطی بر علوم مختلف را نشان می‌دهد؛<sup>۴</sup> اما به درستی معلوم نیست که چرا ابن ابی اصیبعه وی را در شمار اطباء نیز معرفی کرده است.<sup>۵</sup> جز این محققان به نام دو تن از استادان وی، یعنی عبدالغفار بن محمد<sup>۶</sup> و ابوبکر بن ابی عبس انصاری<sup>۷</sup> نیز اشاره کرده‌اند.

بررسی دقیق گزارشهای مورخان از اختلاف در نام، کنیه و تاریخ درگذشت وی حکایت دارد:

۱. منابع نام و کنیه وی را عموماً «ابوالقاسم مسلمة بن احمد مجریطی» ذکر کرده‌اند، اما در رساله حاضر،<sup>۸</sup> اسم وی به صورت مسلمة بن محمد مجریطی آمده است.

۱. ابن حزم، ۴۰.

۲. جمشیدنژاد، مقدمه/التعریف بطبقات الامم قاضی صاعد، ۸۳.

۳. قاضی صاعد، ۲۶۸.

۴. نک: قفطی (۳۲۶-۳۲۷)؛ زبیدی (۶۳/۱)؛ صفدی (۱۴/۳: ۷۵/۷: ۲۲/۲۲: ۲۵۷)؛ قلقشنیدی (۵۵۷/۱-۵۵۸)؛ مقرئ (۱۷۶/۳)؛ یاقوت حموی، معجم البلدان (۶۱۲/۵)؛ ابن خلدون (۱۹۲/۱: ۱۰۱۳/۲: ۱۰۰۵) و نیز دیگران هر کدام به نوعی به مجریطی اشاره و اظهاراتی تقریباً مشابه درباره او ذکر کرده‌اند.

۵. ابن ابی اصیبعه، ۴۸۲؛ (البته بعید به نظر نمی‌رسد که با توجه به پیوند کیمیا با علوم روحانی، مراد وی از اطباء، پزشکان روحانی بوده باشد).

6. Vernet, J. "Al- Madjriti", *EP*, V/1109.

7. Calvo, Emilia, "Al-Majriti", *Encyclopaedia of the History of Science*, 142.

۸. وی ابوبکر احمد بن احمد بن عمر بن عبس انصاری از عالمان و ریاضیدانان آندلس در قرن چهارم هجری بوده است. ابن صاعد از وی به عنوان پیشگام در عدد و هندسه و نجوم در آندلس یاد می‌کند. (قاضی صاعد، ۲۶۶-۲۶۷).

۸. فا، (۱)، ۵۶.

۲. نسبت وی در منابع کهن چون ابن حزم و قاضی صاعد به صورت مرجیطی آمده است،<sup>۱</sup> در حالی که منابع دیگر او را مجریطی نامیده‌اند.<sup>۲</sup> این تفاوت اگر چه بدو امکان است نوعی اشتباه ناشی از تصحیف کاتبان تعبیر گردد، اما به نظر می‌رسد این مهم ناشی از اطلاق دو اسم مجریط و مرجیط بر زادگاه وی بوده باشد.<sup>۳</sup>

۳. در مورد سال مرگ وی نیز تا حدی اختلاف است؛ در حالی که ابن بشکوال،<sup>۴</sup> درگذشت او را ۳۹۷ هـ دانسته، قاضی صاعد<sup>۵</sup> و به تبع وی، ابن ابی اصیبعه سال مرگ وی را ۳۹۸ هـ اعلام کرده است.<sup>۶</sup> با وجود این به درستی معلوم نیست که چرا حاجی خلیفه در کشف الظنون سال مرگ او را ۳۹۵ هـ ذکر کرده است.<sup>۷</sup>

به رغم آگاهی‌های مذکور همچنان شبهاتی درباره‌ی مرجیطی باقی مانده است: به عنوان نمونه هولمیارد که پژوهش ارزشمندی در باب کتاب *رتبه الحکیم* مرجیطی انجام داده، در صحت انتساب این کتاب به مسلمة بن احمد مرجیطی تردید کرده و بر اساس سال تألیف مندرج در نسخه‌ی مورد مطالعه خود که سال ۴۳۹ هـ است، تلویحاً در تألیف کتاب توسط مرجیطی تشکیک کرده است؛<sup>۸</sup> فؤاد سزگین نیز به پیروی از مدعای هولمیارد شبهه‌ای مشابه، اما جدی‌تر را طرح کرده و آن وجود دانشمندی دیگر به نام ابومسلمة محمد بن ابراهیم بن عبدالدائم مرجیطی است که در نیمه‌ی نخست

۱. سیوطی، ۱۰۶/۱؛ ابن حزم، همانجا؛ قاضی صاعد، همانجا.

۲. قفطی، ۳۲۶-۳۲۷؛ زبیدی، ۶۳/۱؛ صفدی، ۱۴/۳؛ ۷۵/۷؛ ۲۲/۲۲؛ ۲۵۷.۲۱۱/۲۲؛ قلقشندی، ۵۵۷/۱-۵۵۸؛ مقرئ، ۱۷۶/۳؛ یاقوت، معجم‌الادب، ۶۱۲/۵؛ ابن خلدون، ۱۹۲/۱؛ ۲/۲؛ ۱۰۴۰/۲؛ ۱۰۱۳.۱۰۰۵.

۳. سیوطی می‌نویسد: «مجریط روستا یا شهری در اندلس است که مرجیط نیز به آن گفته می‌شود» (سیوطی، ذیل واژه)، اما یاقوت، حمیری و بغدادی آن را مجریط ذکر کرده است (۵۸/۵؛ بغدادی، ۱۲۳۱/۳؛ حمیری، ۵۲۳).

۴. ابن بشکوال، ۵۸۹.

۵. قاضی صاعد، ۲۶۸.

۶. ابن اصیبعه، ۴۸۲-۴۸۳.

۷. حاجی خلیفه، ۲/۳۴۳.

۸. Holmyard, E.j., *Isis*, "Maslama al – Majriti and the Rutbatul- Hakim", p. 299.

قرن ۵ هـ ق / ۱۱ م می زیسته است.<sup>۱</sup> او بی آن که برای ادعای خود دلیل قانع کننده‌ای ارائه کند، کتابهای *رتبه‌الحکیم* و *غایه‌الحکیم* را منتسب به وی می‌داند. باری، تحقیق در باب صحت انتساب این دو اثر به مجریطی و نیز تمیز بین این دو دانشمند با دشواری‌های بسیاری روبروست و چنانکه هولمیارد اشاره می‌کند باید این مساله را بی نتیجه و با وضعیت ناخوشایندی رها کرد.<sup>۲</sup>

### شاگردان مجریطی

مجریطی در طول حیات خویش شاگردان بسیاری را پرورش داد که هر کدام بعدها دانشمندانی نامبردار شدند و به گفته قفطی همه از بزرگان بودند.<sup>۳</sup> مهم‌ترین شاگردان وی اینهاست: ابوالقاسم غرناطی مشهور به ابن سمح (۴۲۶-۳۷۰ هـ)،<sup>۴</sup> ابوالقاسم احمد مشهور به ابن صفار مغربی (۳۷۰-۴۲۶ هـ)،<sup>۵</sup> ابن خیاط (۵۱۷-۴۵۰ هـ)،<sup>۶</sup> ابومسلم بن خلدون (د. ۴۴۹ هـ)،<sup>۷</sup> زهراوی<sup>۸</sup> و ... به نظر می‌رسد شمار بالای شاگردان وی موجب شده تا او را صاحب مدرسه‌ای خاص برای آموزش و تربیت آنها بدانند؛<sup>۹</sup> اما در منابع درباره‌ی مدرسه وی سخنی به میان نیامده است.

### فعالیت‌های علمی

بدون شک فعالیت‌های علمی مجریطی گسترده بوده و رشته‌های مختلف علوم را شامل می‌شده

---

۱. سزگین، ۳۵۶، ۳۵۷/۴.

2. Idem, 298.

۳. قفطی، ۳۲۷.

۴. صفدی، ۲۱۱/۲۲؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۸۳؛ قاضی صاعد، *التعریف*، ۲۶۸؛ ابن خلدون، ۱۰۱۳/۲؛ ۱۰۷۰؛ انزایی نژاد، رضا، «ابن سمح»، دبا، ۷۰۷/۳.

۵. ابن ابی اصیبعه، ۴۸۳؛ صفدی، ۷۵/۷؛ دیانت، علی اکبر، «ابن صفار»، دبا، ۱۱۲/۴.

۶. ابن ابی اصیبعه، ۴۸۳؛ رفیعی، علی، «ابن خیاط»، دبا، ۴۶۸/۳.

۷. صفدی، ۲۵۷/۲؛ ابن ابی اصیبعه، ۴۸۳؛ رحیم لو، یوسف، «ابن خلدون»، دبا، ۴۵۹/۳.

۸. ابن ابی اصیبعه، ۴۸۳.

۹. کارادوو، ۳۴۵/۱؛ آقاییانی چاوشی، ۱۹۷.

است. قاضی صاعد که به نظر می‌رسد تنها به بخشی از فعالیت‌های وی اشاره کرده، چنین می‌نویسد: «او توجهی به رصد اختران و عشقی به کتاب بطلمیوس معروف به مجسطی داشت. کتابی نیکو در علم عدد دارد که در آن تعدیل اختران را از زیج بتانی تلخیص کرده است. به زیج محمد بن موسی خوارزمی هم توجه کرده و تاریخ ایرانی آن را به تاریخ عربی برگردانده و اوساط اختران<sup>۱</sup> را در آن از تاریخ هجرت قرار داده و بر آن جدول‌های نیکو افزوده است. البته وی از لغزشهای موجود در آن هم تبعیت کرده و موارد غلط آن را مشخص نکرده است»<sup>۲</sup>.

از این توصیف می‌توان دانست که وی دست کم در شاخه‌های مختلف نجوم و جغرافیای ریاضی از برجسته‌ترین دانشوران قرون میانه بوده است؛ چنانکه آثار متعدد منسوب به وی نیز بر این امر دلالت دارد، مهمترین این آثار اینهاست: ۱. *رتبه الحکیم و مدخل التعلیم در کیمیا*<sup>۳</sup>، ۲. *غایه الحکیم و احق نتیجتین بالتقدیم در طلسمات و تعویذها*، ۳. *تناسل الحیوانات*<sup>۴</sup>، ۴. *الروضه فی الصنعة الالهیة الکریمة المختومة*<sup>۵</sup>، ۵. *الاوزان فی علم الطبیعة و الکیما در طبیعات و کیمیا*، ۶. *کتاب فی علم الحجار و تدبیرها*، ۷. *مفاخرات الاحجار دربارہی معادن*، ۸. *مقاله فی الکیما*، ۹. *یک رساله کیمیاگری*<sup>۶</sup>، ۱۰. *الحاسب در حساب و ریاضیات و راه و روش اندازه‌گیری*؛ با این همه، آنچه در این پژوهش برای ما اهمیت بایسته دارد آثار کیمیایی او *مقاله فی الکیماست* که به عربی تألیف و به فارسی نیز برگردانده شده است؛ جز این او صاحب دو اثر پر آوازه‌ی دیگر

۱. ظاهراً مراد از اوساط اختران، نقطه اعتدال ستارگان است.

۲. جمشید نژاد، ۸۳؛ قفطی نیز درباره عرصه فعالیت‌های مجربتی از قاضی صاعد پیروی کرده است (قفطی، ۳۲۶-۳۲۷).

۳. ابن ابی اصیبعه، ۴۸۳؛ قاضی صاعد، *التعریف بطبقات الامم*، ۸۳؛ آل علی، ۳۳۹-۳۳۰؛ از تالیفات مجربتی تنها دو اثر *رتبه الحکیم و غایه الحکیم* تاکنون بررسی شده که اولی توسط هولمیارد و دومی توسط ریتز صورت گرفته است.

۴. نک: ادامه مقاله.

۵. این کتاب به لاتین ترجمه شده است؛ (*Generatio Animatum*)

۶. مشتمل است بر: *کتاب المعادن*، *کتاب الحجر*، *کتاب التدبیر* و *هو کتاب التفصیل*، *کتاب العذاب*، *کتاب الروح*، *کتاب الجسد*، *کتاب البیاض*، *کتاب السواد*، *کتاب الحل*، *کتاب القصد* (سزگین، ۳۶۰/۴). در یکی از نسخه‌های این اثر نام آن

بدین صورت آمده است: *روضه الحقائق و ریاض الخلائق* (همانجا).

۷. منظور رساله حاضر است که در این پژوهش بررسی خواهد شد.

در کیمیای اسلامی به نام *رتبه الحکیم و غایه الحکیم* است. ظاهراً آن چنان که ابن خلدون اشاره می‌کند، *مجریطی غایه الحکیم* را درباره‌ی علم ساحری و طلسمات نگاشته است،<sup>۱</sup> اما کتاب *رتبه الحکیم* را که از نظر کیمیا ارزش فراوان دارد،<sup>۲</sup> با هدف تعلیم اصول کیمیاگری به رشته تحریر درآورده است. این کتاب در چهار مقاله تنظیم گشته و هر مقاله دارای چند فصل است. مقاله اول گلچینی از کتابهای متقدمین و متأخرین با اشاره به روش خواندن آنها و دستور العملهایی برای اقدام در صورت در دسترس نبودن کتابها و همچنین درباره علم کیمیا و سیمیا می‌باشد؛<sup>۳</sup> مقاله دوم با عنوان ماهیت صنعت است، یعنی شناخت اشیایی که ابزار کار در این صنعت هستند؛ مقاله سوم در رابطه با اکسیر؛ مقاله‌ی چهارم درباره تاریکی و اهل خیره و چگونگی جداسازی آنها است.<sup>۴</sup> از اثر اخیر وی توان دانست که او از جمله کیمیادانانی بوده که بین کیمیا (شناخت ارواح زمینی و استخراج ظرایف آنها برای استفاده شخصی) و سیمیا (آگاهی از ارواح متعالی) تمایز قائل بوده و علم کیمیا را از خرافات و سحر جدا کرده و سبک و سیاقی علمی بدان بخشیده و ریاضیات را برای کیمیا ضروری می‌دانسته است.<sup>۵</sup>

#### بررسی نسخه شناختی

آن چه در این نوشتار بررسی و عرضه می‌گردد، رساله‌ای است در موضوع کیمیا موسوم به *الرساله الففطیة*<sup>۶</sup> که دست کم سه نسخه از متن عربی آن در دست است؛ نخستین نسخه، عنوان *الرساله*

۱. ابن خلدون، ۱۰۳۵/۲، ۱۰۴۰.

۲. هولمیارد در سال ۱۹۲۴ میلادی در مجله بین المللی *Isis* این کتاب را بررسی کرده است.

۳. وی معتقد است که نخست باید با ریاضیات، نجوم، فلسفه و منطق آشنا شد و به همین منظور باید یک دوره آثار ارسطو را مطالعه کرد. بعد از این مرحله است که باید منابع کیمیاگری قدیم و در آخر آثار جابر بن حیان و رازی را خواند.

4. Holmyard, E.j, *Isis*, "Maslama al – Majriti and the Rutbatul- Hakim", p. 290.

۵. در مقدمه‌ی کتاب *رتبه الحکیم* به تمایز بین کیمیا و سیمیا اشاره شده است.

۶. نک: نسخه ج، ۱۰۰.

*الفقطیة* بر خود دارد و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی با شماره ۷۳۰(۲)۲ به ثبت رسیده است.<sup>۱</sup> این نسخه اگر چه اقدم نسخ است، اما به نظر می‌رسد به دست کاتبی کم مایه استنساخ شده باشد و از این رو مشحون از سقطات و حشو و زوایدی است که فهم متن را با مشکلات جدی مواجه می‌سازد؛ به دیگر سخن، کاتب نه تنها در بازخوانی صحیح متن کوششی درخور توجه انجام نداده تا از اغلاط نگارشی دور ماند، بلکه به هنگام مواجهه با کلمات دشوار و ناتوانی در قرائت صحیح آنها، اشکال متعدد و محتمل یک کلمه در قرائت را نوشته است؛ به عنوان نمونه چون به کلمه «بیرهن» رسیده آن را «ویرهن و یدهن و یومن و یزمن و یزید» کتابت کرده است. حتی کاتب در نوشتن آیات قرآن هم دقت لازم را نداشته و از افتادگی و اغلاط نگارشی برکنار نمانده است.

نسخه دوم با عنوان *رسالة للحکیم مجریطی* در خلال مجموعه‌ای استنساخ شده که به شماره ۲۷۶ در کتابخانه شخصی اصغر مهدوی به ثبت رسیده است.<sup>۲</sup> این نسخه و نسخه دیگر که *الحجر المکرم* نام یافته و در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی نجفی به شماره ۳۳۸۶ به ثبت رسیده و تاریخ کتابت آن به سال ۱۲۶۸ قمری باز می‌گردد، به صورتی پیراسته تر و منقح تر به کتابت درآمده است.

علامت اختصاری این نسخ در این مقاله چنین اند: نسخه‌ی مجلس با علامت «ج»، نسخه‌ی کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی با علامت «م»، نسخه اصغر مهدوی با حرف «ه» مشخص شده است؛ اما به دلیل وجود نواقص متعدد در اقدم نسخ، ناگزیر هر سه نسخه با یکدیگر مقایسه و مطابقت داده شده تا قرائتی قابل فهم حاصل آید و به تفاوتها و مغایرت‌های احتمالی نیز در حاشیه اشاره رفته است. به دیگر سخن نسخه‌ی کتابخانه مهدوی که نسبت به دو نسخه دیگر

۱. این نسخه در مجموعه‌ای با موضوع کیمیا قرار گرفته است و از صفحه ۱۰۰ تا ۱۰۵ را شامل می‌شود. نام این رساله در *اكتفاء القنوع* چنین آمده است: «مجموعه دیگری که *الرسالة الجامعة ذات الفوائد النافعة* نامیده شده و به *رسائل اخوان الصفا* شناخته می‌شود، از حکیم مجریطی قرطبی است که به شیوه *رسائل اخوان الصفاست*» (ادوارد فندیکی، ۱۸۴/۱).

۲. سزگین، ۴/ ۳۶۰.

اغلاط کمتری دارد و خواناتر است، اساس قرار داده شده و افتادگی‌ها و مغایرت‌ها با نسخ دیگر تکمیل شده است.

از *الرسالة القفطیة* ترجمه‌ای به فارسی نیز در دست است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره ۱۰۸۷ در پنج صفحه موجود است که در مقابله نسخ این مقاله با علامت اختصاری «فا» بدان اشاره شده. مترجم و سال ترجمه این اثر مشخص نیست و ظاهراً بر خلاف نسخه‌های عربی آن منحصر به فرد است. در این ترجمه فارسی نام رساله ذکر نشده، ولی نام مولف به صورت مسلمة بن محمد مجریطی در آغاز نسخه آمده است. مترجم نسخه فارسی برگردانی مناسب از این رساله عربی ارائه داده، اما چند سطر آن از قلم افتاده است که در متن اصلی نسخه عربی مشخص شده است. ترجمه نسخه فارسی به نسخه‌های «ه» و «م» شباهت بسیار دارد و با نسخه «ج» متفاوت است. از این رو به نظر می‌رسد ترجمه بر اساس نسخه‌ای نزدیک به «ه» و «م» صورت پذیرفته باشد. نسخه فارسی خواناست و نسبت به نسخه‌های عربی اشکالات کمتری دارد و تنها پاره‌ای از تفاوت‌های رسم الخطی یا نگارشی در آن دیده می‌شود که چندان معتنا به نیست.<sup>۱</sup>

درخور توجه است که نسخه «ج» نسبت به سایر نسخه‌ها دو نکته اضافه دارد؛ یکی این که در شروع نسخه حدیث معروف «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» آمده است که معلوم نیست در اصل تالیف مجریطی موجود بوده و به مرور زمان حذف شده، یا کاتب نسخه «ج» یا نسخه‌ای که از روی آن نوشته شده، بدان افزوده است؛<sup>۲</sup> نکته دوم وجود کلمه «الشیعی» در سطر پایانی رساله در نسخه «ج» است که در هیچ‌کدام از نسخه‌های دیگر موجود نیست. از این رو به نظر می‌رسد کاتب این نسخه گرایش‌های شیعی آشکاری داشته است، حتی این فرض چندان دور از ذهن نخواهد بود که مجریطی رساله را بدین شکل در دیدار با اخوان الصفا که گرایش شیعی داشتند، نوشته یا رساله بعدها از تعلیمات اسماعیلیان مصر تأثیر پذیرفته باشد.

۱. درخور ذکر است که سال تحریر مجموعه‌ای که نسخه فارسی در آن آمده، مربوط به قرن دهم هجری است.

۲. نسخه ج: ۱۰۱.

## محتوای رساله

رساله با بسم الله و حمد و سپاس خداوند متعال شروع و پس از آن مولف، از پرسشها و سؤالاتی که برای وی مطرح شده و قصد روشن ساختن آنها را داشته، سخن می گوید؛ بدین منظور او تصمیم می گیرد به «قفط» که بنا بر گفته‌های وی اخوان الصفا در آنجا ساکن بوده‌اند، سفر کند؛ این چنین، وی با اخوان الصفا دیدار می کند؛<sup>۱</sup> از گفته‌های وی برمی آید که در جریان دیدار با اخوان الصفا از سوی آنها مورد امتحان و سنجش علمی قرار گرفته است. این بدین سبب است که وی از اخوان الصفا درخواست هدایت و ارشاد کرده است؛ از این رو اخوان الصفا از او می‌خواهند پرسشهای خود را مطرح کند. مولف نخست سبب سفر خود را برای اخوان الصفا توضیح می‌دهد و به دنبال آن چند نفر از حاضران که دقیقاً معلوم نیست از خود آنها بوده‌اند یا نه، در جمع اخوان الصفا سؤالاتی را در مورد بیماریهای خود بر وی مطرح می‌کنند که به نظر می‌رسد این سؤالات امتحان علمی و سنجش میزان درک مجریطی و آگاهی وی در مسایل کیمیا و پزشکی بوده است. بخش زیادی از این رساله به این پرسش و پاسخ و گفتگوهای بین مولف رساله و سه تن از بیماران اختصاص داده شده است.

گفتگوی اول بین دو نفر با مجریطی صورت می‌گیرد. آنچه از جانب آن دو نفر مطرح شده، اغلب گفتگوی راز آلود و نمادینی است که امروزه به سختی شاید بتوان مراد حقیقی گویندگان آن را دریافت؛ مثلاً آن دو خطاب به مجریطی می‌گویند: «ما نه برادریم، پدر ما آفتاب است و مادر ما قمر...»<sup>۲</sup> تردیدی نیست که لازمه‌ی درک درست این سخنان، فهم اصطلاحات رمزی و موضوعات نمادینی است که در کیمیای اسلامی به کار می‌رفته است.

گفتگوی دوم بین مجریطی و مردی از میان آن جمع است که ظاهراً بیماری خاصی دارد. احتمالاً مراد از بیمارهای مطرح در این رساله‌ی کیمیائی و در این گفتگوها موانع و مشکلاتی باشد که برای جویندگان کیمیا در ضمن تجارب عملی‌شان پیش آمده و از بیم فاش گشتن راز و رمز

۱. الی قفط سکن اخوان الصفا و اخلاء الوفا... (ج: ۱۰۰).

۲. فا: (۱) ۵۶.

کارشان، با طرح آنها با زبانی رمزی در این انجمن، درصدد حل و رفع آنهایند و مجریطی نیز با همان زبان رازآلود بدانها پاسخ می‌دهد. مجریطی در این باره می‌نویسد: «مردی از آنها که می‌شناخت به دماغی نحاس لون او سیاه مثل کلاغ از اثر بند بودن و عذاب کشیدن»<sup>۱</sup>.

به استناد این رساله آن مرد که پوست سیاهی دارد از مجریطی می‌خواهد که او را درمان کند. پس از آن، به درخواست مجریطی علت ابتلایش به این مریضی را توضیح می‌دهد و در پاسخ گوید: «شجاعت<sup>۲</sup> کرد مرا شیر سبز، پس اقامه کردم در جوف او و هفت سال پس امتزاج کردیم با امتزاج شدن زاجها در ظرفها پس بیرون آمدم بعد از این و سیاه شده بود حال من»<sup>۳</sup>.

چنان که می‌خوانیم آن مرد علت بیماری خود را به شیوه ای راز آلود بیان می‌کند و مجریطی هم جهت درمان او ترکیبی از مواد را به این صورت پیشنهاد می‌نماید: «شیر تنین و لعاب اسد عرنین و آب ابر و بولهای هوام و نور درخشنده و بول کلب درنده»<sup>۴</sup>.

در گفتگوی دیگر «... برخاست مردی سفید درخشنده تقیلی مر حاصل است در شمایل او از رصاص پس گفت چه چیز است این معصیت»<sup>۵</sup> و از مجریطی می‌خواهد تا علت بیماری او را توضیح دهد.

در آخرین گفتگو مردی که دچار برص گشته از مجریطی درخواست درمان دارد؛ وی بدو توصیه می‌کند، به حمام برود و بر روی خود سرکه بریزد: «ناچار است تو از دخول به حمام و بریز بر خود خل»<sup>۶</sup>.

---

۱. فا: (۱) ۵۷.

۲. قس: ه، ۴۷ (افترسنی الاسد الاخضر...).

۳. فا: همانجا.

۴. فا: (۱) ۵۷.

۵. فا: (۲) ۵۷.

۶. همانجا.

در سطور پایانی رساله حاضران در آن جمع که می‌توان گفت همان برادران اخوان الصفا بوده- اند، آن مطالبی را که مجریطی گفته، «عناصر حکمت عجیبه» می‌نامند: «پس گفتند جماعت به تحقیق که خبر دادی ما را و کشف کردی تو عناصر حکمت عجیبه را».<sup>۱</sup>

از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که برادران اخوان الصفا که در پی سنجش و آزمایش مجریطی برآمده‌اند، علم و دانش وی را تأیید کرده و وی را ستوده اند.

#### نتیجه

این رساله، حاوی گفتگوهایی رمزی در باب کیمیا بین جماعت اخوان الصفا با مجریطی است که در پاسخ به سوالات کسانی که از بیماری‌ها و به احتمال قوی از سؤالات و مشکلات عملی و علمی خود در کیمیاگری سخن گفته‌اند، او داروها، عناصر و راه کارهایی را برای رفع مشکلات تجویز و توصیه کرده است. سخنان حاضران که در سطور پایانی رساله آمده، از این منظر که آنان آن را «عناصر حکمت عجیبه» و کیمیا نام نهاده‌اند، قابل تامل است. از این رو به نظر می‌رسد این رساله بیشتر به رتبه *الحکیم* که مختص کیمیا است شباهت دارد تا *غایه الحکیم* که در باب علوم غریبه است و بیشتر با سحر و طلسمات ارتباط دارد.

#### متن عربی رساله<sup>۲</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم و به العون؛ الحمد لله الموصوف بأحمد الصفات رازق الاحياء بكرمه و باعث الاموات منزل الغيث برحمته و مخرج النبات و أصلی علی محمد و علی اله بافضل الصلوات الذی سما بمعراجہ علی اهل الارض و السماوات. فعاین آسدرۃ المنتهی ما رءاه موسی بالوادی المقدس

۱. همانجا.

۲. در مقابله نسخ، علامت + نشانه افزونی ها و علامت - به معنی کاستی های کلمات و جملات در نسخ است.

۳. ه: فعاین عند.

من الايات. فارسله الله هادياً لمعرفة باوضح المعجزات<sup>١</sup> و بعد. عرض لى من ظرايف العلوم الفكرية و صحايف الاسرار الصنوية ما اوجب الاجتهاد فى اسفار حقيقتها<sup>٢</sup> و السلوك لساير الاقطار فى معرفتها فسرت الى نقط<sup>٣</sup> سكن اخوان الصفا و اخلاء الوفا فدخلت من بابها و قلت: حطة لانجو من كل ورطة<sup>٤</sup> ثم قصدت دار اخى الصادق<sup>٥</sup> فقرعت الباب و قلت أين ساداتى و الاحباب<sup>٦</sup> فارشدنى مرشد الى جماعة كان المرشد سابعهم لا يعد من ناظر السعادة ناظرهم فسلمت عليهم ثم حمت<sup>٧</sup>. فقلت ان سماتكم تدل على<sup>٨</sup> اتلاف نفوسكم و ذواتكم<sup>٩</sup> و يبرهن<sup>١٠</sup> على معرفتكم<sup>١١</sup> بالسر المحجوب و الحجر الالهى المطلوب.

فقلت بالذى اوصلكم الى هذه الغاية<sup>١٢</sup> و بلغكم الكمال و النهاية منوا<sup>١٣</sup> على الارشاد و الهدايه فقال قائل منهم ابدأ بسؤالك فتذكرت ما خطر ببالى و كان سبب حركتى و ارتحالى<sup>١٤</sup> و هو قول الله

١. ج: + [وعلى اخيه و وصيه و ابن عمه و الذى سراً علمه فى سر ساديات فى ساير الجهات. فقال صلى الله عليه و اله: «من كنت مولاه فعلى مولاه». فتبين حقيقة هذا الامر بأوضح البيئات صلى الله عليهما و على الائمة من نسلها الحافين و المكرمات. قال الحكيم].

٢. ج: و فى الاسفار تحقيقتها.

٣. هـ: معط؛ ج: فقط؛ به نظر مى رسد كه مراد نويسنده شهر « فقط » در مصر باشد (نك: معجم البلدان، ذيل فقط).

٤. هـ: ورعة.

٥. ج: الصادق عليه السلام.

٦. ج: + [أين كتاب الله الناطق. فناديت حين دخلت من الباب اين اخوانى الاحباب].

٧. ج: + [فبدات بتحية الكرام الابرار و قلت: سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار فصمت فلم ارى ناطقاً يرى و تذكرت قول رسول الله صلى الله عليه و اله «من صمت نجى»].

٨. ج: + [تجاتكم و صفاتكم تطلع على].

٩. فـ: ذواتكم؛ ج: دوايكم.

١٠. فـ: برهان؛ ج: ويرهن يدهن و يومن يزمن و يزيد.

١١. ج: بالبر و بالسر.

١٢. ج: الفايده.

١٣. ج: فمنا.

١٤. هـ: - [فقال ... حركتى].

تبارك و تعالی : أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ<sup>٢</sup>. فقال رجل منهم: قد سعد جمعنا بحلولك<sup>٣</sup> و عظم سرورنا بقدمك و فبك الهنأ و لك البقاء<sup>٤</sup> فاما ما جاء في القران ففيه احسن بيان<sup>٥</sup> فاخير<sup>٦</sup> سبحانه من اله قديم عن هذه السر<sup>٧</sup> العظيم و الحجر المكرم الكريم الذي هو البحر<sup>٨</sup> الزاخر و الجواهر الفاخر و الكوكب الدرى و السعد البدرى<sup>٩</sup> ابن السحاب و الغمام به الابتداء و به التمام<sup>١٠</sup> ابوالطلسمات و العجايب و المعجبات و مظهر الالوان الخفيات<sup>١١</sup> فقلت لقد اجبت فاوضحت و لكن هتكت<sup>١٢</sup> السر<sup>١٣</sup> فانضحت<sup>١٤</sup> فقال ذكرت الفتاة التي لقيتها<sup>١٥</sup> و الطلاب التي هتكت حجاب الكنز به<sup>١٦</sup> فان صفحت فبفضلك و ان اخذت فبعدلك فقلت: الحمد لله صدقوا حديثي وانتهوا لى غاية مشوئى<sup>١٧</sup>. فقام من الجماعة شابان كانهما بدران طالعان احدهما كلمعان البرق و الاخر ابيض كالطلق. فقالا سعدنا بك

١. ج: + [ ابدى بسؤالك و اسألك بطريق الانصاف اختصر لتنظم فى مسالك سلك مسلك رجال الاعراف].
٢. ج و م: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخَيْرُ ...
٣. ج: بقولك.
٤. ج: لك التفات.
٥. ج: التبيين.
٦. هـ: اخير.
٧. ج: هذا السرار.
٨. هـ: بحر؛ ج: البحر.
٩. ج: النور البدرى و الكوكب الدرى.
١٠. ج: البدايه الابداوية التمام.
١١. فـ: الخفيات.
١٢. ج: بينت.
١٣. ج: و اوضحت.
١٤. ج: التغايت اثبتها.
١٥. ج: المكرم بها ما ثبتها؛ م: كربة.
١٦. ج: الحمد لله الذى صدقوا صدق ينفذ حديثي فانتهوا الى غاية مشوئى مشوئى مشوئى مشوئى.

أيها الحكيم لانك بكل فن عليهم فقلت لهما من انتما فقال احدهما انا شمس الحقايق و قال الاخر و انا جاه الخلايق انا الماء القاطر من السماء امطر على الارض فاستخرج منها ما طاب و زكا و ما حمض و حلا و احيى باذن الله الموتى، نحن الذكر و الانثى بافتراقنا يكون الفساد و بازدواجنا يكون الرشاد و افتراقنا بالعيان<sup>٢</sup> و ازدواجنا يطيب الزمان فقلت هذا عمل كلى<sup>٣</sup> و امر الى<sup>٤</sup>. ثم قلت: أخبرانى انتما غريبان أم لكما اهل و اوطان. فقالا: نحن تسعة<sup>٥</sup> اخوة أبونا الشمس<sup>٦</sup> و أمنا القمر فعند ذلك جالت الفكرة فى قوله تعالى: «... رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ \* قَالَ يَا بُنَيَّ لَأَقْضُصَ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»<sup>٧</sup>. فقلت: الان عزمتم<sup>٨</sup> و بالله اقسم ما جهلتكم<sup>٩</sup> انتم بيت<sup>١٠</sup> الصلاح و بكم يكون داعى الفلاح و النجاح. فقام آخر فقال لقد شرحنا فى هذا من البحث بحلولك عندنا فقلت ايها الشريف<sup>١١</sup> فمن اى الجهات مهيك؟<sup>١٢</sup> و فى اى الاوديه مصبك؟<sup>١٣</sup> فقال اما مهيبى فمن حيث<sup>١٤</sup> الشروق الكلى و اللموع الاصلى بى<sup>١٥</sup> الحياة الموجودة فكل

١. ج: فقالوا: القدير نابك.

٢. ج و هـ: - [بازدواجنا يكون الرشاد و افتراقنا بالعيان].

٣. م: على.

٤. ج: الى الحى.

٥. ج: سبعة.

٦. ج: انا الشمس.

٧. سورة يوسف، آيه ٤ و ٥.

٨. ج: قد عرفتمكما.

٩. ج: جهلتكما.

١٠. ج: انتما ثلثت.

١١. ج: لقد ادخلنا فى هذا العلم من التحريم تحولك عندنا ايها الشريف.

١٢. ج: الجهاد مجيبك جهتك.

١٣. ج: الاوديه مضيبك.

١٤. ج: فقلت: ان من فى حيث.

١٥. ج: لى.

نفس غير نفسى مفقودة قد نفسى مقصودة<sup>١</sup> اصلى زكى<sup>٢</sup> و فرعى قوى<sup>٣</sup> بهى فمن الجنة خرجت و بأمر الله برزت عنصرى السدوم و أنا الخالد على الدهور و الايام لا يهلكنى السموم و لا ابالى بالامطار<sup>٤</sup> و الغيوم و من اجلى صدرت هذه العلوم بقدره الله<sup>٥</sup> الحى القيوم. انا الذى امنح<sup>٦</sup> جزيلاً و اعز ذليلاً<sup>٧</sup> و اهدى سبيلاً. فإن حمدت<sup>٨</sup> أغنيت و ان اعطيت أهنيت<sup>٩</sup>. فقام<sup>١٠</sup> رجل من الناس يعرف بدماغ<sup>١١</sup> النحاس لونه أسود كالغراب من اثر سجن و عذاب ذوحزن و اكتياب<sup>١٢</sup> فقال: لقد فتقت<sup>١٣</sup> الاذهان و صرحت بالإيمان و طوقت بالطغيان فهل عندك من علو الهمة و نتايج الحكمه<sup>١٤</sup> ما يذهب عنى هذا اللون العذاقى<sup>١٥</sup> و يعيدنى<sup>١٦</sup> أبيض صافى. فقلت: له ما دهمك و مالذى دهاك و ماذا السواد الذى علاك فقال: افترسنى الاسد الاخضر فأقمت فى جوفه احد عشر<sup>١٧</sup> ثم ابتلعنى<sup>١٨</sup> و اياه تنين<sup>١٩</sup> فأقمت

١. ج: و كل نفس قد نفسى مقصوده.

٢. هـ: الاقطار.

٣. ج: من قدر هذه العلوم بقدره الحى القيوم.

٤. ج: منح.

٥. ج: اعردد ليلاً..

٦. فـ: - [انا الذى ... فإن حمدت].

٧. فـ: - [و ان اعطيت أهنيت].

٨. هـ: فقال.

٩. ج: بدياغ.

١٠. ج: قيت.

١١. ج: + [نشايخ و مشايخ الحكمة فعرفى].

١٢. ج و م: الفذاقى.

١٣. ج: يصيرنى.

١٤. ج: اربعة عشر.

١٥. هـ: ابتلعنى.

١٦. فـ: - [فأقمت ... اياه تنين].

فى جوفه<sup>١</sup> سبع سنين فإمتزجنا امتزاج الراح<sup>٢</sup> فى القناني و الاقداح ثم اخرجت بعد ذلك و أنا أسود حالك فقلت على<sup>٣</sup> رضاك و عندى بعون الله شفاك و دواك تاخذ بعون الله من لبن التنين و لعاب العرنين<sup>٤</sup> و ماء الغمام و ابوال الهوام و النور اللامع و بول كلب القمام ستة من مجموع هذه الجواهر و ثلاثه من العقاب الكاسر<sup>٥</sup> و اسحقهم بأطف النيران فيصير ذلك خلاً قاطعاً مشرقاً لامعاً و قدره عند الحكماء عن كل قدر اجل و فيه قال صلى الله عليه و اله: «ما افتقريت فيه خَلٌ». فعند ذلك تقسمه ثلاثة اقسام بعد الستة الماضية الاحكام فتشرب فى دفعة واحدة ثلاثة اجزاء تمام فيبلغ الاسد اربيه<sup>٦</sup>؟ و ياكل التنين ذنبه و يفترس الأسد الانفس و الارواح و يبقى ميتاً لاحراك و لابرار فهذا تحليل الروح من الجسد قد كشفته لك بلاشح و لا حسد فقام رجل<sup>٧</sup> ابيض بضاض اتقل فى شمايله من الرصاص فقال: ما هذه الداھيه؟ فقلت نفس زاكية واعين عليه باكية فقلت له إن جهلك<sup>٨</sup> واضح<sup>٩</sup> و كلامك فاضح<sup>١٠</sup> سادخر منك جزء اليسير و ان كفت قدرا حقيرا او انضح عليك سدسك<sup>١١</sup> من سكر نبات و مزامن؟ من ماء الحياة فينحل اعضاك من كل الجهات و تذهب عنك الغلظ<sup>١٢</sup> و الآفات و تلتطف

١. ج: فلبنت فيه.

٢. ج: الزجاج.

٣. ج: له عندى.

٤. ج و فا: الاسد.

٥. ج: + [الكائر أجمعهم بالاوزان استحقهم بأطف].

٦. ج: اذبه.

٧. ج: منزلك.

٨. هـ: سدك.

٩. م: غلظ؛ فا: غلظت.

حتى تصير فى درجة الارواح اللطاف<sup>١</sup>. فحينئذ تمتزج الاجساد و الانفس و الارواح امتزاج الخمر مع الماء القراح او امتزاج ماء الدجلة بماء الفرات هنالك ينشر الله الاموات ثم القى عليك من السكر<sup>٢</sup> المدخر فينعقد<sup>٣</sup> ذلك الدواء<sup>٤</sup> كالمرمر و يصير ذلك الرجل ابيض احسن من كل شىء يرى و ينظر فحينئذ يبلغ البدر كماله و وجود على احسانه و افضاله فقال الرجل: إن ملاحظك سعيدة<sup>٥</sup> و مقاصدك حميدة بعد إنتهيت الى مسعد جدى<sup>٦</sup> و مبعث روحى و مجدى [فان امكنك اتحافى بالوصية لاجعلنها قبله و لمن بعدى من مستحقين نحلته فقلت انها مكتوبة فى صحيفة قلبى و مكنونة فى خزانة حفظى و لى و لو كانت مسطرة فى قرطاس يعلمها<sup>٧</sup> كل الناس<sup>٨</sup>] فقام اليه رجل<sup>٩</sup> أخرس معتدل القامة أبرص و هو بقية العدد و الباقي بعدهم الى الابد فقال: يا سيدنا الحكيم! داونى<sup>١٠</sup> فلک فى ذلك أجر عظيم و تنال منى ملك عقيم<sup>١١</sup> فقلت: لا بد من دخول الحمام و اسكب عليك من الخل و المدام<sup>١٢</sup> و ذلك من الجزئة الباقية<sup>١٣</sup> فهى

١. ج: الملطفات.

٢. هـ: الكسر.

٣. ج: فيعيد.

٤. م: الدوار.

٥. ج: ملاحظتك شديده.

٦. ف: جسدى.

٧. هـ: لعلمها.

٨. ج: [فاتوا كل الحافى بالروحيه بامر ارحية لا جعلها ما قبله و خزانة حفظى و لو كانت مستطره فى قرطاس يعلمها كل الناس].

٩. ف: - [فان امكنك... الناس].

١٠. هـ: داونى.

١١. ف: عظيم.

١٢. ف: - [المدام].

١٣. ج: الجزئين الباقية.

انشاء الله سبب العافية فيعود جسمك ماء و أعضاك كلها سواء<sup>١</sup> ثم يعود  
البرص<sup>٢</sup> أصفر و بعد الصفرة أزرق و بعد الزرقة أخضر و بعد الخضرة أحمر  
فألقي عليك ما دخرت من السكر المدخر فترجع أحسن خلق الله تعالى فى  
المنظر ثم تطلع عليك شمس الحكمة و هو اليك<sup>٣</sup> كل سعادة و نعمة فتحظى<sup>٤</sup> و  
تخير و ترجع فى لون الذهب الابريز<sup>٥</sup> فاسقيك شربة ثانية و هى متمم الاقسام  
الباقية فيعود اللون<sup>٦</sup> الفرفير بقدره الله العزيز القدير و ذلك فى ست<sup>٧</sup> ساعات يظهر  
لك هذه العلامات. فقالت الجماعة: لقد انبأتنا بغريبة<sup>٨</sup> و كشفت عنا سر هذه  
الحكمة العجيبة<sup>٩</sup> ثم قال: النسيب ان هذا مدبر عجيب<sup>١٠</sup> لقد ملأت من هذا العلم  
الاضلاع<sup>١١</sup> و اطلعت عليه اشرف اطلاع لكن بحق ربك و من أضاء بالحكمة  
نور قلبك<sup>١٢</sup> المسافة البعيدة فقلت: لا اذا [كانت الساعى حميدة فما فى بعدها  
من شديدة<sup>١٣</sup>]. فقال والله انك الممنوح و نور الحكمة على وجهك يلموح.

١. ج: سود.

٢. ج: يعرض البرد.

٣. ج: تولى.

٤. ج: فتحظى مكين.

٥. فا: - [و نعمة ... الابريز].

٦. ج: - [فاسقيك ... اللون].

٧. فا: چند ساعت.

٨. ج: بغير ربيبة.

٩. ج: المحجوبة القريبة.

١٠. ج: هدايه سر عيب.

١١. ج: الاصلاح.

١٢. ج: قبلك.

١٣. ج: كانت المسافة بعيدة فما من بعد ما شديدة.

١٤. فا: - [ثم ... شديدة].

فقلت: من فهم كلامى و حصل فقد فاز و وصل فقلت يا ابن عمى هدانى  
 رشدى اليك و ودلتى توفيقى عليك فارتحل فى الحال و هو ضاحك<sup>١</sup> و قال  
 ما بقيت أشك فيك و لا ازيد بينة<sup>٢</sup> عليك و لكن عرفنى مقدار الدواء عند  
 معالجة المريض فقلت: ثلاث دوانيق على ستين رطلاً من الابق فيصير اكسيراً  
 لونه لون الفرفير فتعالج بمتقاله خمسين من الرصاص<sup>٣</sup> و يبرى بإذن الله من  
 العمى<sup>٤</sup> و البرص و الزمن. هكذا قالت الحكماء الماضون و الفلاسفة المتقدمون  
 قدس الله ارواحهم الماضيه و اتبعها ارواحنا الباقيه فقال: لقد هتكت استارها<sup>٥</sup> و  
 دلت على ما رمزه الحكماء من اسرارها و اخبارها [فقلت: والله العظيم<sup>٦</sup>] لولا  
 خوفى الانقضاء<sup>٨</sup> الاجل المحتوم و العمر المقسوم و براءة<sup>٩</sup> ذمتى من الحسد لما  
 سطرته لأحد و أنا أرجو من الله سترها عن كل جاهل أحمق لأنها اخت النبوة  
 و هى بها اليق و أنا أستغفر الله من الذنوب التى لا ينال بها عهده و لا يؤمن بها  
 غضبه [كملت الرسالة و قيل الحجر هو ما يخرج من ينابيع الوجوه الحسان تحت  
 الرسالة المعروفة بكلام الشيعى و حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم  
 المصير و الحمد لله رب العالمين<sup>١١</sup>].

١. نسخه ج: صاحبك.

٢. نسخه ج: نية.

٣. من الرصاص فقط در نسخه ج آمده است.

٤. نسخه ج: الحمى.

٥. فا: - [قدس الله ... استارها].

٦. ج: + [والله العظيم].

٧. فا: - [فقلت: والله العظيم].

٨. هـ: القضاء و.

٩. ج: فأبدأت.

١٠. ج: + [كملت ... العالمين].

١١. هـ، فا: - [كملت الرسالة ... رب العالمين].

نسخه فارسی رساله

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين حمد از برای خداوندی که موصوفست به محمودتر صفات و روزی دهنده احیاست بسبب کرم و برانگیزاننده امواتست بسبب رحمت<sup>۱</sup> و بیرون آورنده نباتست و صلوات<sup>۲</sup> میفرستیم بر محمد و آل او بافضل صلوات<sup>۳</sup> که نامیده اند او را بمعراج او بر اهل ارض و سماوات، حقایق چند در نزد سدرۃ المنتهی و دیدن او موسی را در وادی مقدس از آیات. پس فرستاد خداوند عالمیان او را در حالی که هدایت کننده است معرفت<sup>۴</sup> او را به واضح ترین معجزات. اما بعد عارض شد از برای من از ظرایف<sup>۵</sup> علوم فکریه و صحایف اسرار صنعویه. آن چیزی که واجب بود اجتهاد بر روشن شدن حقایق او و رفتن از جهت سیر کردن اقطار در معرفت او و سیر کردم من به مکانی که ساکن بودند برادران صفا و دوستان وفا.<sup>۶</sup> پس داخل شدم از در او و گفتم هر آینه نجات<sup>۷</sup> میابم من از هر ورطه؛ پس قصد کردم خانه برادر صادق خود را؛ پس کوفتم در را و گفتم: کجااند سادات<sup>۸</sup> من و دوستان من؟ پس راهنمایی<sup>۹</sup> کرد مرا راهنمایی بسوی جماعت و بود راهنما هفتمین ایشان و هر آینه دورتر بود از نظر کردن سعادت<sup>۱۰</sup> نظر ایشان. پس سلام کردم من بر ایشان پس ساکت شدند. پس گفتم: به درستی که سکوت شما که دلالت می کند بر طلب کردن نفسهای شما و ذاتهای شما و برهان گفته می شود بر معرفت شما و سر محجوب و

۱. فا: رحمة.

۲. فا: صلواة.

۳. فا: صلواة.

۴. فا: معرفة.

۵. فا: ظریف.

۶. مراد اخوان الصفا و خُلان الوفا است.

۷. فا: نجات.

۸. فا: سادات.

۹. فا: راه نمائی.

۱۰. فا: سعادت.

حجر الهی مطلوب. پس گفتم: به چه چیز رسیدید شما به این غایت و رسیده اید شما به کمال نهایت، منت بگذارید بر من به ارشاد و هدایت. پس گفت: گوینده از ایشان ابتدا کن به پرسیدن خود؛ پس ذکر کردم من بر آن چیزیکه که گذاشت بر دلم و بود این سبب حرکت من و کوچ کردن من و اوست قول الله تعالی: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ». پس گفت: مردی از ایشان که سعید شد جمع بحلول تو و عظیم شد سرور ما بقدم تو. پس آن برای تست شرف و بقا، فاما آن چیزی که آمده است در قرآن مجید در اوست نیکوتر بیان دیگر منزّه که می دانم او راست پروردگار قدیم از این عظیم حجر کریم که اوست دریای<sup>۲</sup> ذخیره و جوهر فخر کننده و کوکب دُرّی و سعد بدری به سرایر و اوست ابتدا و اوست اتمام و پدر طلسمات<sup>۳</sup> و عجایب معجباتست و ظاهر کننده رنگهای خفیه است. پس گفتم: به تحقیق که اجابت<sup>۴</sup> کردم من پس واضح کردم و لیکن واکردم سرّ را پس روشن کردم پس گفت: ذکر کردم من پوشیده را که ملاقات می کند او را و طلب کننده که او می شود حجاب و کباریت به سبب او. پس اگر چنانچه تصریح کنی تو، پس بسبب فضل توست و اگر فراگیری تو، پس به سبب عدل توست. پس گفت: الحمدالله راست کردید شما حدیث مرا و منتهی شده اید شما به غایت ثبوت من. پس برخاستند<sup>۵</sup> از جماعت جوانان که گویا دو بنده بودند چون دو ماه طالع بودند؛ احدی از ایشان مثل درخشندگی برق بود و دیگری سفید بود مثل طلق. پس گفتم: که سعادت مند شویم ما به تو ای حکیم به واسطه این که تو به هر فن و داناتری. پس گفتم: از برای ایشان از کجائید شما؟ پس گفتند: احدی از ایشان که منم شمس حقایق و دیگری گفت: منم جاه خلایق و منم آب قاطر از آسمان که باریده ام بر زمین. پس بیرون کن از این ارض آن چیزی که نیکوست و پاکیزه است و آن چیزی که ترش شده است و شیرین شده است

---

۱. سوره رعد، آیه ۱۷.

۲. فا: دریا.

۳. فا: طلسمات.

۴. فا: اجابت.

۵. فا: برخاستند.

و زنده شده است باذن الله تعالی و مائیم ذکر و انثی و به افتراق ما می باشد فساد و به ازدواج<sup>۱</sup> ما می باشد رشاد و مفارقت ما به جسمهاست و جفت شدن ما نیکو کند روزگار را<sup>۲</sup>. پس گفتم: این عمل کلی او امریست بجانب من پس گفت: خبر دهید مرا که شما غریبید یا از برای شما اهلی و وطنی هست؟ پس گفتند ما نه برادریم پدر ما آفتاب است و مادر ما قمر، پس در نزد این جولان کرده است فکرها. قوله تعالی: **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكِبًا تَارَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** \* **قَالَ يَا بُنَيَّ لَأَن تَقْضَىٰ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا**<sup>۳</sup>. پس گفتم الحال عظیم کردم من شما را بخدا قسم که جاهل نیستیم. شما را شمائید خانه صلاح و بشما می باشد فلاح و رستگاری. پس برخاست<sup>۴</sup> دیگری و گفت: که به تحقیق که شرح کردیم ما در این مبحث حلول تو در نزد ما. پس گفتم: ایها الشریف پس از کجاست جهت<sup>۵</sup> وزیدن تو و در کدام رودخانه است ریختن تو؟ پس گفت اما وزیدن من پس از جانب شرقست و درخشنده گی اصل آن از برای من است حیات<sup>۶</sup> موجوده. پس هر نفسی غیر نفس من برطرف شونده است و اصل من پاکست و فرع<sup>۷</sup> من قویست و تهنیست. پس از جسته بیرون رفتم و بامر الله تعالی بیرون آمد عنصر دوام من و منم مخلد در روزگار و هلاک نمی کند مرا ستمها و پوسیده نمی شوم در قطرها و در ابرها و آبها و از جهت من صادر شد این علوم به قدرت<sup>۸</sup> الله الحی القیوم تو غنی می شوی. پس بر می خواست مردی از آنها که می شناخت

۱. فا: بازدواج.

۲. ج، م، هـ: [پس گفتم... روزگار را].

۳. در نسخه بخشی از آیه حذف شده است. اصل آیه چنین است: **إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكِبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** \* **قَالَ يَا بُنَيَّ لَأَن تَقْضَىٰ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا**. سوره یوسف آیه ۵۴.

۴. فا: برخاست.

۵. فا: جهة.

۶. فا: حیاة.

۷. فا: فرع.

۸. فا: بقدره.

به دماغ نحاس، لون او سیاه مثل کلاغ از اثر بند بودن و عذاب کشیدن صاحب حزن و بی دماغی. پس گفت هر آینه گشادی تو ذهنها را و تصریح کردی به ثمنها و طوق کردی رقابها را. پس آیا در نزد تست از بلندی همت نتایج حکمت آن چیزی که می‌رود از من این رنگ کلاغی و نیکو می‌شوم سفید صافی. پس گفتم از برای او که چه چیز است بلیه تو و چه چیز است درد و مصیبت تو و چه چیز است که سیاه کرده است ترا؟ پس گفت شجاعت کرد مرا شیر سبز پس اقامه کردم در جوف او هفت سال پس امتزاج کردیم ما امتزاج شدنی زاجها<sup>۱</sup> در ظرفها و قدحها. پس بیرون آمدم بعد از این و سیاه شده بود حال من پس گفت: در نزد من است بعون الله تعالی شفای تو و دوی تو فراگیر بعون الله تعالی از شیر تنین و لعاب اسد عرنین و آب ابر و بولهای هوام و نور درخشنده و بول کلب درنده شش تا از مجموع این جواهر و سه تا از عقاب شکننده و سحق کن ایشان را به لطیف ترین آتشی پس می‌گردد این خلّ قاطع درخشنده روشنی و قدر او را در نزد حکماء از هر قدری عظیم تر است و در این فرموده است حضرت رسول (ص): «فقیر نمی‌شود خانه که در او سرکه باشد»<sup>۲</sup>. قصد کنید این را و قسمت کنید بعد از شش تای گذشته احکام پس بیاشامان به یک دفعه واحد سه جزو را پس می‌کند شیر دُم خود را و می‌خورد تنین دُم او را و سست می‌شود نفس به ارواح و باقی می‌ماند میتی که حرکتی نیست او را و نه جستن؛ پس این تحلیل روح است از جسد به تحقق که من کشف کردم از برای تو او را بدون نزاع و حسد. پس برخاست<sup>۳</sup> مردی سفید درخشنده ثقیلی مر حاصل است در شمایل او از رصاص پس گفت: چه چیز است این معصیت؟ پس گفت: نفسی است نفس پاکیزه ایست و چشمیست که گریه کننده است. پس گفتم از برای او که ساکت شو<sup>۴</sup> بدرستی که جهل تو روشن است و کلام تو فصیح است. زود باشد که ذخیره کنم از برای تو جزء<sup>۵</sup> کمی هر چند که می‌باشد قدر تو حقیر و نرح یافته است بر تو شش یک از

۱. فا: زاجها.

۲. حدیث نبوی: «ما افقر من آدم بیت فیه خل یا لایفقر بیت فیه خل» (بیهقی، ۱۱۱/۵؛ حسینی، ۱۸۷/۲).

۳. فا: برخاست.

۴. ج، م، هـ: [از برای او که ساکت شو].

۵. فا: جزو.

تو از شکر نبات و جزءى از آب جیوه؛ پس منحل شده است اعضای تو از هر جهات و رفته است از تو غلظت و آفات و لطیف شده تا این که گردیده در درجه ارواح لطیف. پس در این هنگام ممزوج می شوی اجساد و انفس و ارواح را، ممزوج شدن شراب با آب قراح و امتزاج آب خرفه با آب فرات.<sup>۱</sup> در این وقت حشر می کند الله تعالی مرده ها<sup>۲</sup> را پس بینداز بر او از شکر ذخیره کرده شده پس منعقد میشود این دوا مثل مرمر و میگردد این مرد سفید، نیکوتر از هر چیزی که می بینی و نظر می کنی. پس در این هنگام میرسد بدر بر کمال خود و نیکوئی او و افضال او. پس گفت: مردی به درستی که ملاحظه می کنم سعادتندی و مقصدهای تو را حمل کرده شده و هر آینه به تحقیق منتهی شده تو در سعادت جسد من و بر انگیختن روح من و بزرگی من. پس برخاست<sup>۳</sup> به سوی مردی گنگی معتدل القامه برص دار و اوست بقیه عدد و باقی می ماند بعد از ایشان تا ابد و گفت ای سید ما که حکیمی، دوا کن مرا پس از برای توست اجر عظیم می رسی به ملک عقیمی پس گفتم: ناچار است تو از دخول به حمام و بریز بر خود خُلّ و این از جزء باقیست که در اوست انشاء الله سبب عافیت پس عود می کند روی تو باب سفیدی که کل او سیاه است پس عود می کند برص زردی و از زردی به کبودی و بعد از کبودی به سبزی و بعد از سبزی به سرخی پس بینداز بر خود آن چیزی که ذخیره کرده از شکر پس رجوع می کنی به نیکوتر خلّی در نظر؛ پس بیرون می آوری تو شمس حکمت را و خواهش می کند تو را هر سعادتندی پس تسقیه کن شرب ثانیه را و او متمم اقسام باقیه است پس عود می کند لون فرگیری به قدرت الله تعالی و این بر چند ساعت ظاهر می شود از برای این علامات<sup>۴</sup> پس گفتند: جماعت به تحقیق که خبر دادی ما را و کشف کردی تو عناصر حکمت عجیبه را. پس گفت: بخدا قسم که تو مدح کرده شده و نور حکمت بر روی توست. پس گفتم: من آن کسی ام که هر کسی که بفهمد کلام مرا و تحصیل کند به

۱. فا: فراه.

۲. فا: مردها.

۳. فا: برخواست.

۴. فا: علامه.

تحقیق که فایز شده است و رستگار شده است. پس گفتم: ای پسرعم من، هدایت یافتن من راه راست را بسوی تو پس رفت در حال آن چنانی که خندان بود و گفت باقی نماند شکی در تو و یافت نمی‌شود غیبتی بر تو و لیکن تعریف کرد مرا مقدار دوا در نزد معالجه مریض سه رنگ بر شش رطل از آبق پس می‌گردد اکسیری رنگ او مثل رنگ فرغیر پس معالجه میکند مثقال او پنجاه مثقال را پس بری می‌شود بآذن الله تعالی از کوری و برص و زمین‌گیری و هم چنین گفته اند حکماء گذشته و فلاسفه متقدم و دلالت<sup>۱</sup> کردم من بر رمز حکماء از اقوال ایشان و اخبار ایشان اگر نمی‌بود خوف من بمنقضی شدن اجل واجب گردیده شده و عمر قسمت کرده شده و براءت ذمه<sup>۲</sup> من از حسد هر آینه نمی‌نوشتیم این‌ها را از برای احدی و من امید دارم از الله تعالی ستر ایشان را از هر جاهلی و احمقی به واسطه این که این صنعت اخت نبوتست و او به پوشیدن سزاوارتر است و من استغفار می‌کنم از گناهان تو که نرسیده است به آنها بنده او و ایمن نشده اند ایشان از غضب تو و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

#### کتابشناسی

- آقایانی چاوشی، جعفر، *شمیدانان نامی اسلامی*، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۲۵۳۷.
- آل علی، نورالدین، *اسلام در غرب تاریخ اسلام در اروپای غربی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم، *عیون الاطباء فی الطبقات الاطباء*، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاة، بی تا.
- ابن بشکوال، ابوالقاسم خلف بن عبدالملک، *الصلة فی تاریخ ائمة الاندلس و علمائهم و محدثهم و فقهایهم و ادبائهم*، قاهره، مکتب نشر الثقافة الاسلامی، ۱۹۵۵.
- ابن حزم الاندلسی، ابو محمد علی بن احمد، *رسائل: طوق الحمامة*، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ۱۹۸۷.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- انزایی نژاد، رضا، «ابن سمش»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.

۱. فا: دلالة.

۲. فا: ضمه.

- بغدادی، صفی الدین عبدالمومن بن عبدالحق، *مرادالاطلاع علی اسماء الامکنة والبقاع*، به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت، دارالجلیل، ۱۹۹۲.
- بیهقی، احمد بن حسین، *شعب الایمان*، به کوشش محمد سعید بسیونی زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰.
- جمشید نژاد، غلامرضا، *مقدمه التعریف بطبقات الامم (تاریخ جهانی علوم)*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴.
- حاجی خلیفه، *کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴.
- حسینی، ابراهیم بن محمد، *البیان و التعریف*، به کوشش سیف الدین کاتب، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۱.
- حمیری، محمد بن عبدالمنعم، *الروض المعطار فی خبر الاقطار*، به کوشش احسان عباس، بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۸۴.
- دیانت، علی اکبر، «ابن صفار»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵.
- رحیم لو، یوسف، «ابن خلدون»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- رفیعی، علی، «ابن خیاط»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- زبیدی، ابوالفیض محمد بن محمد بن عبدالرزاق حسینی، *تاج العروس*، دارالبیبا للنشر والتوزیع، ۱۹۶۶.
- سزگین، فواد، *تاریخ نوشته های عربی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *لب اللباب فی تحریر الانساب*، مکتبه المثنی، بغداد، بی تا.
- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، *الوافی بالوافیات*، به کوشش احمد ارناووط و ترکی مصطفی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰.
- فندیک، ادوارد، *اكتفاءالتنوع بما هو مطبوع*، چاپ محمدعلی بیلاوی، مصر، بی تا، ۱۸۹۶.
- قاضی صاعد اندلسی، *التعریف بطبقات الامم (تاریخ جهانی علوم)*، ترجمه غلامرضا جمشید نژاد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴.
- قفطی، کمال الدین ابی الحسن، *تاریخ الحکماء*، بی جا، موسسه الخانجی، بی تا.
- قلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ۱۹۶۳.
- کارادو وو، بارون، *متفکران اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.
- مقری التلمسانی، احمد، *نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب*، بیروت، دار صادر، بی تا.
- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله بن عبدالله الوری، *معجم الادباء*، مصر، دارالمأمون، ۱۹۳۶-۱۹۳۸.

Holmyard, E.j., *Isis*, “Maslama al – majriti and the rutbatul- Hakim”, *International review devoted to the history of science and civilization*, 1987.

Vernet, J. “Al- Madjirī”, *Et*<sup>2</sup>, Leiden, Brill, 1986.

Calvo, Emilia, “Al-Majriti”, *Encyclopaedia of the History of Science, Technology, and Medicine in Non-Western Cultures*, New York, 2008.